

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال سیزدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۲ - شماره پيوسته ۳۹

پژوهشی در مورد الف میانجی، کاف مکسور و مصدر جعلی در گویش

تایبادی (ص ۲۱-۴۲)

فضل الله خدادادی^۱

: 20.1001.1.2345217.1402.13.1.2.9

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۳۰

چکیده

سرزمین کهن سال ایران دارای فرهنگ عامه‌ای دیرپا، گسترده و غنی با حوزه‌های مطالعاتی فراوان است، یکی از این حوزه‌های تحقیقاتی، مطالعه گویش‌های جغرافیایی است. یکی از گویش‌های قدیمی فارسی دری، گویش شهرستان مرزی تایباده در نوار شرقی کشور و هم‌مرز با کشور افغانستان است. گویش‌های رایج در استان‌های خراسان به دلیل وجود قدمت، شاعران سترگ و حوزه نفوذ فارسی دری نکات ظریف شناخته‌نشده‌ای دارند که تبیین آن‌ها می‌تواند به لحاظ فرهنگی، زبان‌شناسی و رده‌شناسی ثمربخش باشد. بر همین اساس، پژوهش حاضر در سه محور، شامل انواع ساخت‌واژه با کاف مکسور، مصدرهای صفت‌ساز و الف میانجی افزایشی به مطالعه در گویش تایباده می‌پردازد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در این گویش، بافت کلام، مشخص‌کننده معانی متعدد کاف مکسور در بافت‌ها و ساخت‌های متعدد است. همچنین مصدرهایی جعلی با قابلیت ساخت صفت‌حالیه در این گویش وجود دارد که خاص می‌نماید و الفی میانجی بین دو واژه متشابه به قصد افزایش عملی یا اغراق به کار می‌رود.

کلمات کلیدی: الف میانجی، تایباده، کاف مکسور، مصدر جعلی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران.

Email: fazlollah1390@yahoo.com



An investigation on Middling Alif, Kaf Maksor and Fake Infinitive in Taybadi Dialect

Fazlollah Khodadadi ¹

Abstract

The ancient land of Iran has a long-lasting, extensive and rich folklore with many fields of study. One of these vast ones is the study of geographical dialects. One of the old Farsi dialects of Dari is the dialect of the border town of Taybad in the eastern part of the country and neighboring Afghanistan. The common dialects in the provinces of Khorasan, due to their antiquity, great poets, and the expanse of Farsi Persian influence, have unknown hints that can be productively explained in terms of culture, linguistics and categorization. Thus, the current research studies three aspects including: word constructions types with Kaf Maksor, adjectival infinitives, and increasing Middling Alif in the Taybad dialect. The results of the present research show that the texture of the terms exemplifies the multiple meanings of Kaf Maksor in multiple textures and constructions. Besides, there are also fake infinitives with the ability to form the present tense in this dialect which makes it special; and the Middling Alif between two similar words is used with the intention of increasing practicality or exaggeration.

Keywords: Middling Alif, Taybad, Kaf Maksor, fake infinitive.

¹. Assistant Professor, Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.
Email : fazlollah1390@yahoo.com.

۱. مقدمه

خراسان بزرگ از قدیم‌الایام مامن و بستر ظهور و رشد شاعران و نویسندگان بزرگی بوده است، به طوری که تعمق در گویش‌های متعدد این خطه نشان‌دهنده وجود بسامد کثیری از واژگان کهن متون منظوم و منثور در گویش مردمان این ناحیه است. واژه‌هایی چون: «نخچل، اولنگ، جر، گردنا، راه زینه، خو و غیره تنها نمونه‌هایی انگشت‌شمار جهت اثبات این ادعا و صحه‌ای بر وجود این واژگان در گویش نواحی مرزی ایران و افغانستان است و «گویش‌های فارسی موجود در مرز شرقی ایران متأثر از مجاورت با فارسی دری رایج در بخش‌هایی از غرب افغانستان، از ویژگی‌های بعضاً مشترک انحصاری صرفی و نحوی برخوردارند که در قیاس با الگوهای دستوری فارسی معیار متفاوت است و به لحاظ رده‌شناسی مهم تلقی می‌شود» (ناصح، ۱۳۹۳: ۵). یکی از گویش‌های کم‌تر مطالعه‌شده در نقطه مرزی ایران و افغانستان، گویش مردم تایباد است.

خراسان هم دارای حوزه جغرافیایی وسیعی بوده است و به تبع این حوزه جغرافیایی وسیع دارای فرهنگ متنوع و وسیعی در حوزه‌هایی چون مثل‌ها، لالایی، قصه، نمایش، افسانه، دوبیتی و غیره بوده است. اگرچه قسمت‌های مرزی خراسان به دلیل همجواری با کشور افغانستان دارای منابع فولکلوریک دست‌نخورده است و همچنین به دلیل دوری از مرکز، از مطالعات و بررسی‌ها به دور بوده است، اما این گنجینه پربها به دلیل گسترش ارتباطات و تنوع وسایل ارتباط جمعی، رشد زندگی شهرنشینی، صنعتی شدن زندگی، در معرض خطر بودن به دلیل فوت کهن‌سالانی که این آثار را در حافظه دارند و عدم اقدامات ضروری جهت ثبت این آثار، همگی در معرض نابودی قرار دارند. یکی از مناطق کمتر مطالعه شده در حوزه فرهنگ عامه، شهرستان تایباد واقع در نوار مرزی ایران و افغانستان است. تایباد که به نام‌های طیبیات، تائب‌آباد و تائب‌باد نیز ضبط گردیده است، در حوالی باخرز قرار دارد و «باخرز یا گواخرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات است... حمدالله مستوفی باخرز را به نام مالین ضبط کرده و در وصف نیکویی‌های آن سخن بسیار گفته است» (خزاعی، ۱۳۸۱: ۷).

شهرستان تایباد که در شرق خراسان رضوی واقع شده است، آخرین شهر مرزی ایران است و تا شهر هرات افغانستان ۱۴۵ کیلومتر فاصله دارد. فاصله این شهر از مشهد حدود ۲۲۰ کیلومتر است. نام کهن تایباد، تائب‌آباد مرکب از دو بخش تائب و آباد بوده و بقایای این دو بخش هم‌اکنون در محلی به نام مخول‌آباد / مغول‌آباد وجود دارد. تایباد در طول تاریخ به نام‌هایی چون: طیبیات، تی باد و تایباد باخرز نیز شهرت داشته است. (نک. هنرفر، ۱۳۵۵: ۸) آن‌گونه که ابن حوقل در کتاب صورة الارض ذکر کرده است، تایباد به دلیل اینکه در موقعیت دو شهر بزرگ نیشابور و هرات قرار داشته است، همواره در مسیر کاروان‌ها و روندگان زیادی بوده است. (نک. صابر مقدم، ۱۳۸۲: ۳) امروزه به دلایل مختلف، گویش‌های محلی این ناحیه در معرض خطر فراموشی و محاق قرار گرفته است، لذا می‌طلبند تا محققان و گویش‌شناسان

در بستر پژوهش‌هایی مستند، به مکتوب کردن ظرافت‌های این گویش‌ها بپردازند، چراکه «گویش‌های محلی به‌عنوان زبان محاوره‌ای که گروهی از گروه‌های اجتماعی و یا مردم یک روستا یا منطقه بدان ادای مقصود می‌کنند و نیازهای خود را برآورده می‌سازند، خواه اثر مکتوب داشته باشد، و خواه فقط زبان محاوره باشد، فی‌نفسه ارزش پژوهشی و توصیف علمی را دارد و در کنار گونه‌های دیگر گویشی زبان رسمی یک منطقه می‌تواند در تدوین قواعد تحوّل و تغییر زبان سودمند و اثرگذار باشد» (نیک قدمی، ۱۳۹۵: ۴. به نقل از صادق کیا).

بر همین اساس، پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - میدانی بر آن است تا نکاتی چند از گویش محلی شهرستان تایباد را مورد بررسی و تبیین قرار دهد، لذا سؤال اساسی‌ای که بنیاد پژوهش را شکل می‌دهد، این‌گونه مطرح می‌گردد که انواع کاف، الف میانجی و مصدرهای جعلی در گویش تایباد با چه ساختار و بافت‌هایی به کار می‌روند؟

۱.۱. پیشینه پژوهش

در زمینه گویش تایبادی تایباد پژوهش‌هایی چند انجام شده است که هر یک از آن‌ها مقوله‌ای خاص از گویش این منطقه را بررسی کرده است؛ به‌عنوان مثال، فضل‌الله خدادادی و حمید طاهری (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی در تحولات صوری - معنایی چند واژه از تاریخ بیهقی در گویش محلی شهرستان تایباد» به بررسی تحولات ساختاری و معنایی چندی از واژگان تاریخ بیهقی در گویش تایبادی پرداخته‌اند. شیما ابراهیمی و الهام اخلاقی باقوجردی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی فرایند آوایی کشش جبرانی در گویش تایبادی براساس نظریه بهینگی» به بررسی فرایند آوایی کشش جبرانی در گویش تایبادی براساس نظریه بهینگی پرداخته‌اند و نتایج حاصل از پژوهش بیانگر آن است که این فرایند در این گویش در چهار وضعیت به وجود می‌آید. حذف سایشی و انسدادی چاکنایی در دو جایگاه میانی و پایانی و همچنین حذف غلت W موجب کشش واکه مجاور این همخوان‌ها می‌شود. محمد ناصر مودودی و زهرا تیموری (۱۳۸۴) در کتاب «ادبیات شفاهی تایباد» علاوه بر گویش تایبادی به جنبه‌های فولکلوریک فرهنگ تایبادی نیز نظر داشته‌اند. حمیده نیک قدمی (۱۳۹۵) در پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد خود با عنوان «گردآوری و توصیف گویش حسینی» - که یکی از گویش‌های محلی تایباد است - به بررسی عناصر ساختاری، افعال، واژه‌ها و غیره در این گویش پرداخته است. همچنین محمدمامین ناصح (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی - رده‌شناختی چندگونه مرزی از گویش‌های فارسی منتخب شرق ایران» که در قالب رساله دکتری انجام شده است، موضوعاتی از قبیل توالی‌های مختلف گویشی، رده‌شناسی شناختی، عناصر هم‌نشینی مجاورت گویش‌های نوار مرزی ایران با گویش‌های افغانستان و غیره را مورد بررسی قرار داده است و یکی از گویش‌های بررسی شده در این تحقیق، گویش تایبادی است. همان‌گونه که از تاریخچه پژوهش برمی‌آید، کارهای انجام‌شده در حوزه گویش و فرهنگ

عامهٔ تایید دارای تعدد و غنای علمی است، اما به دلیل وسعت دامنهٔ ادبیات عامیانه، هنوز هم حوزه‌های تحقیق نشدهٔ زیادی وجود دارد که همت و قلم پژوهشگران دغدغه‌مند و دلسوز را می‌طلبد تا ضمن مکتوب کردن این ظرافت‌ها، به صیانت و پاسداری از آن بپردازند، بنابراین انجام پژوهشی از این دست، ضروری به نظر می‌رسد.

در این پژوهش با تمسک به زبان فارسی معیار، به مطالعهٔ برخی مقوله‌های عدول‌شده در گویش تایباد پرداخته شده است و تحولات بافتی، ساختاری و معنایی برخی از سازه‌های ساختاری زبان فارسی مختص این ناحیه بررسی گردیده و به همراه مثال‌هایی از بافت این گویش ارائه شده است. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی و بر اساس داده‌های میدانی انجام شده است و جامعه آماری آن مردمان شهرستان تایباد بوده‌اند.

۲. تحلیل داده‌ها

وقتی از دستور زبان صحبت می‌کنیم، منظور دانشی است که بخش‌های مختلف زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد و در پی کشف قوانین حاکم بر زبان است تا به واسطهٔ آن بتوانیم ویژگی‌های کاربردی آن زبان را توصیف نماییم. زبان فارسی به عنوان یکی از زبان‌های برجسته، دارای دستور زبان و قواعدی است که بنیان و اساس خود را از آن قوانین به وام گرفته است. در نظام بزرگی چون زبان فارسی، مقوله‌هایی مثل زبان، لهجه و گویش مطرح شده که از نظر تعاریف زبان با یکدیگر متفاوت‌اند. چون در این پژوهش به مطالعهٔ گویشی از یک ناحیهٔ زبانی پرداخته‌ایم، بنابراین به تعریف گویش اکتفا می‌شود. در تعریف گویش گفته‌اند: «دو گونهٔ زبانی که سخن‌گویان آن دو فهم متقابل دارند، اما در عین حال بین آن دو گونه تفاوت‌های آوایی، واجی، واژگانی و دستوری وجود دارد. منظور از گویش، همان گویش جغرافیایی یا گویش منطقه‌ای است؛ یعنی گونه‌ای از یک زبان که بین گویشوران آن‌ها فهم متقابل وجود دارد» (دبیر مقدم، ۱۳۸۷: ۱۲۰). میان مفهوم زبان و گویش، رابطهٔ دیالکتیکی وجودی دارد. شاخه‌شاخه شدن و پیدایش تفاوت میان دو زبان یک قبیله یا ملت که در اصل یک زبان واحد است منجر به تشکیل گویش‌ها می‌شود. (نک. آرانسکی، ۱۳۸۶: ۲۸) یکی از گویش‌های نوار مرزی ایران در ناحیهٔ جغرافیایی خراسان، گویش تایبادی است و در این پژوهش بر آنیم تا مقوله‌هایی چند از این گویش را واکاوی کنیم.

۱-۲. انواع کاف

اولین مقولهٔ مورد مطالعه در این گویش، انواع «کاف» است. کاف در زبان فارسی یکی از پسوند‌های اسمی به شمار می‌آید و انواع گوناگونی اعم از تشبیه، تصغیر، تحبیب، تحقیر و غیره دارد، اما در گویش

تایید کاف مکسوره‌ای به اسم اضافه می‌شود که علاوه بر معانی و نقش‌هایی چون تحقیر، تصغیر، تشبیه و تحبیب، گاه معنای نکره دارد و گاه نیز جزو اصل کلمه است، اما به صورت مکسور خوانده می‌شود.

۱-۲-۱. کاف نکره

در زبان فارسی معمولاً «ی» و «یکی» نشانه نکره‌اند (نک. وحیدیان کامیار، ۱۳۹۰: ۶۷)، اما در گویش تایید علاوه بر موارد نامبرده، کاف مکسور نیز از نشانه‌های نکره به حساب می‌آید و در واژه‌هایی چون «پیرزالک، مردک، دخترک، بچگک و غیره دیده می‌شود. هرکدام از نمونه‌های ذکر شده در جمله این گونه بیان می‌شوند که از بافت آن علاوه بر معانی تصغیر و تحبیب، معنای نکره بودن نیز مشخص است:

- پیرزالک

- علی بیمدک و گف: «ننه! ننه! یک پیرزالک به در سرایه تور کار دَره!»

ali biyamadek vo gof: nana nana! yak pirzalake ba dar saraya tor kar dara.

برگردان: علی آمد و گف: مامان! مامان! یک پیرزنی آمده دم در خانه و با تو کار دارد.

در این جمله، «پیرزالک»؛ یعنی پیرزنی که برای گوینده و شنونده ناشناس است و اگرچه ممکن است خواننده این مقاله بگوید که کاف پیر زال در جمله بالا می‌تواند از نوع تصغیر یا تحبیب نیز باشد، اما در گویش تایید این کاف در وهله اول نقش و معنای ناشناس بودن کلمه را القا می‌کند.

- مردک

- یک مردک گرتی سوزه دِش به سر راه زینه استیده بود.

yak martakake kortin sozeh deš ba sar razina estida bod.

برگردان: یک مردی کاپشن سبز پوشیده بود و بالای نردبان ایستاده بود.

در این نمونه، کاف به کاررفته در مرد- که در گویش تایید «مردک» با دو کاف تلفظ می‌شود - نشانه‌ای از تحبیب، تصغیر یا تحقیر نیست - بلکه نشانه نکره و ناشناس بودن این مرد است و البته نشانه‌هایی که گوینده از کاپشن و مکان ایستادن این مرد می‌دهد، صحه‌ای بر این ادعاست که او را نمی‌شناسد.

- جوانک

- یک جوانک بیمد سوار مینی بوس قلعه شد، هیشکه آور نم‌شناخ.

yak javānake biyamad savār māšin qalah šod hiške our namašnāx.

برگردان: یک جوان آمد و سوار مینی بوس روستا شد. هیچکس او را نمی شناخت.

- دخترک، بچگک

- اتوبوس که بستید هر چی سی کردم هیشکه به غیر از یک دخترک و بچگک ته نشد!

otobus ke bestid hār čī say kardom hiške ba γayr az yak doxtarake vo bačagake tah
našod

برگردان: اتوبوس که ایستاد، هرچه نگاه کردم هیچ کس غیر از یک دختر و پسر پیاده نشد.

گوینده در این جمله منتظر فردی معرفی شده است تا از اتوبوس پیاده شود و هنگام توقف اتوبوس به انتظار پیاده شدن وی ایستاده است، اما هر چه منتظر می ماند غیر از دختر و پسر ناشناس هیچ کس دیگری از اتوبوس پیاده نمی شود. در این نمونه نیز کاف مکسوره در بچگک و دخترک، نشانه نکره بودن این دو است و اگرچه ممکن است تصغیر یا تحبیب را نیز به ذهن متبادر کند، اما در گویش تایباد تصغیر با کاف مکسوره بافت خاصی دارد- که در ادامه به آن خواهیم پرداخت- و در اینجا مراد نکره بودن است.

۲-۱-۲. کاف شناسه فعلی

نوعی از کاف با کاربرد نحوی دیگری هم در گویش تایبادی (احتمالاً به صورت اختیاری) به کار می رود که نقش شناسه فعلی (سوم شخص مفرد) دارد؛ مثل «علی بیمدک». این شناسه در برخی دیگر از گویش های خراسان مثلاً فارسی قوچانی نیز معمول است: «رفتگ». (در گویش فارسی تهرانی حرف «ش» این نقش را در محاوره ایفا می کند: «رفتش»).

۲-۱-۳. کاف تحقیر

کاف تحقیر در گویش تایباد با همان ساختار کاف مکسور به کار می رود، منتهی بافت هایی خاص دارد و فقط هم در همین بافت ها از انواع دیگر، بخصوص کاف تصغیر و نکره قابل تشخیص است؛ به عنوان مثال، واژه هایی چون «یله گک، بازیگرک، دخترک و غیره» هرکدام در بافتی خاص، معنای تحقیر و کوچک نمایی دارند. در گویش تایباد به فرد نابهنجار، بزه کار و کلاً به اراذل و اوباش، عنوان «یله» اطلاق می شود و در متون کهن، بخصوص در تاریخ بیهقی نیز این واژه به معنی «رها» به کار رفته است. و بر همین اساس در گویش تایباد نیز به کسی که از قید و بندهای فرهنگی و اجتماعی خالی

باشد، یله می‌گویند. واژه «یله گَک» به معنی «اراذل، بی‌ادب، بی‌فرهنگ، بی‌قیدوبند، ول و غیره» به کار می‌رود.

- یله گَک

-شوو که برفتم به خنه، مَدَر مو گَف: «کُجه بودی از صُب؟ خب یله گَک شُدیی!»

šo ka baraftom ba xana, madar mo gof: koje bodi az sob? xob yelegake šodi.

برگردان: شب که به خانه رفتم، مادرم گفت: از صبح کجا بودی؟ عجب ولگرد و بی‌ادب شده‌ای.

اگر در این جمله به جای یله گَک، یله به کار می‌رفت، آن بار تحقیر و کوچک‌نمایی را نداشت. درست است که در گویش تایباد، واژه «یله» هم بار منفی دارد، ولی به اندازه «یله گَک» تحقیر و کوچک‌نمایی از آن بر نمی‌آید. بافت خطاب «یله گَک» بعد از واژه «خب» - که نشانه تعجب و غیرقابل‌تصور بودن حالت فرد است - نشانه حقارت و کوچک‌نمایی است. همچنین در مثال زیر:

-آخ! چنگیزر مگی؟ یک یله گَک شده!

ax čangizer magi? yek yelegake šoda!

برگردان: آخ چنگیز را می‌گویی؟ چنان ولگرد و بی‌سروپا شده.

کلمه «آخ» نشانه نگاه بد، عکس‌العملی به تجمیع رذالت در چنگیز، انتظار برای مجازات وی و همچنین نفرت‌گوینده از احوال وی است که همگی نشان‌دهنده بافت معنایی حقیر در کلمه «یله گَک» است.

- بازیگرِک

در ابتدا باید نکاتی راجع به کاربرد و شکل‌گیری این واژه در گویش تایباد بیان کنیم و در ادامه معنای تحقیرآمیز بودن آن را در جملات مختلف واکاوی و تبیین نماییم. مصدر «بازی کردن» در گویش تایباد علاوه بر معنای عامی که به سرگرمی کودکان نسبت داده می‌شود (کودکان در کوچه بازی می‌کنند) به معنای رقصیدن، عشوه آمدن، حرکات ظریف داشتن و لوندی کردن - بخصوص در مجالس عروسی و هر جا که موسیقی باشد - نیز به کار می‌رود. بی‌دلیل نیست که هنوز هم به رقصی که با چوب انجام می‌شود، «چوب‌بازی» می‌گویند یا در رقص خاص دیگری که دو نفره اجرا می‌شود، می‌گویند: آن دو نفر شِلنگی بازی می‌کنند. علاوه بر این در عروسی و مجالسی که رقص باشد وقتی کسی دیگری را دعوت به رقص می‌کند، خطاب به او می‌گوید: «بیا تو هم بازی کن» یا وقتی کسی از عروسی‌ای پرشور برمی‌گردد و از او می‌پرسیم چگونه بود؟ می‌گوید: «آن قدر بازی کردند». بنابراین می‌توان گفت (در

فرهنگ عامه این مرز و بوم، رقص‌ها بدون توجه به نام، هدف چگونگی انجام و ویژگی‌های دیگری که ممکن است داشته باشد، تحت عنوان کلی «بازی» نامیده می‌شود» (صادقی، ۱۳۸۶: ۹۴).

همان‌گونه که می‌دانیم برخی از واژه‌ها در قدیم عنوان شغلی در دربار پادشاهان بوده‌اند مثل «مسخره»، «بوقی، مطرب و غیره»، ولی کم‌کم از جایگاه خود تنزل کرده و دید مردم نسبت به آن‌ها عوض شده است. مثلاً مطرب در قرن چهارم جایگاهی رفیع داشته است، اما امروزه دیگر آن جایگاه را ندارد و معمولاً مطرب صفتی برای انسان سبک‌سر است و بار معنایی مثبتی ندارد. مسخره هم در قرن چهارم معادل دلچک و عنوان شغلی در دربار پادشاهان بوده، اما امروزه از معنای خود خارج شده و بار منفی گرفته است. در فیه مافیه، حکایت پادشاهی آمده است که مسخره‌ای در دربارش مقرب وی بوده است: «پادشاهی دلتنگ بر لب جویی نشسته بود. امرا از او هراسان و ترسان و به هیچ‌گونه روی او گشاده نمی‌شد، مسخره‌ای داشت عظیم مقرب. امرا او را پذیرفتند که اگر تو شاه را بخندانی...» (مولوی، ۱۳۹۳: ۲۰). لذا از آنجایی که در گویش تایباد، بازی در عروسی می‌تواند با عشوه و لوندی همراه باشد، سرنوشتی شبیه به واژه مطرب پیدا کرده و از معنای مثبت خود خارج شده است^(۱) و در کلمه «بازیگرک»، به تلفظ تایبادی: بَرِیگه رَک» به هرکسی که پایه ثابت رقص‌های کرشمه‌دار و با اطوار در عروسی‌ها باشد، -چون تصور بر این است که سبک‌سری می‌کند-، عنوان «بازیگرک» اطلاق می‌گردد؛ به‌عنوان مثال در جمله زیر چنین است:

-به آخر عروسی پییر مو بییَمَد بر مو گُف: «أوهوی خب بَرِیگه رَک شُدِی! بُخدا مَگره تو به خَنه نِیی!

ba âxer arose piyar mo biyamad bar mo gof: ahoy xob bazigarake šodayi! bo xodā maghare to ba xana nayayi.

برگردان: آخر عروسی بود که پدرم پیشم آمد و گفت: آهای! خSب بازیگرک شده‌ای! به خدا مگر تو به خانه نیایی.

بافت این جمله و تهدیدی که در انتهای آن از جانب پدر آمده است، و همچنین کلمه خب به معنی «چشم روشن» که غیرقابل انتظار بودن رقص پسر را می‌رساند، نشان می‌دهد که کلمه «بازیگرک» در این عبارت، معنایی منفی و تحقیرشده دارد؛ چراکه پدر می‌خواهد پسرش را به خاطر این کار مجازات کند.

- دخترک

این واژه قبلاً ذیل کاف مکسور نکره نیز ذکر شد، منتهی همان‌گونه که قبلاً بیان شد، آنچه نوع کاربرد کاف مکسوره را در گویش تایباد مشخص می‌کند، کاربرد کلمه در بافتی خاص است. کاف مکسور در بافت جمله زیر نشانه تحقیر است:

- دخترک! از تو گله مگردم که یگه و بی دعوت ورخزی بری به عروسی.

doxtarake az to ghalah makardam ke yeka vo bi davit varxazi bari ba arosi.

برگردان: دخترک! مگر از تو گلابه کرده بودند که تنها و بدون دعوت پاشدی رفتی عروسی؟

این خطاب در این بافت بیشتر در مواردی به کار می‌رود که قوانین محلی نقض شود یا تابوهای خاص یک منطقه شکسته شود و بیشتر جنبه سرزنش و کوچک کردن دارد. گوینده در پس این جمله، می‌خواهد با خطاب قراردادن دختر، مجموعه‌ای از تابوهای اجتماعی را به او گوشزد کند که شکستن آن‌ها خطا به حساب می‌آید. و بعضاً نیز فقط لفظ «دخترک» در این بافت، گویای خطاب سرزنشی به دختر است. همچنین است در بافت‌های زیر:

- یک نر مه بچگک، تو به ای کارا چه کار دری؟

yak nar me bačagake to be ei kārā če kār dari

برگردان: یک ذره بچه، تو چرا در این کارها دخالت می‌کنی؟

- بعد آزی که زن همسایه بیامد و مور د قاضیه دعوا خود دختر خو مقصر دَنس، پییر مو چش غَره کرد و گف: ای خبر بُریا به تو نمونده. دخترک!

bad azi k zan hamsaya biyamado mor da qaziye davā xod doxtar xo moqaser danes piyar mo češ qora kerd vo gof: ei xabar boriyā bar to namondah. doxtarake!

برگردان: بعد از این که زن همسایه بنده را مقصر دعوای بین خود و دخترش دانست، پدرم چشم‌غره‌ای به من کرد و گفت: این سخن چینی‌ها به تو نیومده. دخترک!

در نمونه اخیر نیز کاف مکسور، حالت تحقیر و سرزنش دارد و به نوعی هشدار به شخصی است که از قوانین عدول کرده و تابویی را شکسته است. در واقع، این خطاب او را به جایگاه خود و پایبندی به قوانین جامعه فرامی‌خواند.

۲-۱-۴. کاف تصغیر

کاف تصغیر در گویش تایباد، صورت‌های مختلفی در بافت‌های گوناگون دارد؛ یعنی هم به صورت مکسور و هم به صورت ساکن به کار می‌رود. به صورت مکسور:

- یک بچگکِ بییمد کلید آسییّار برّمو داد و رفت.

yak bačagake biyamad kalid assiyār bar mo dād o raft.

برگردان: یک پسر کوچکی آمد و کلید آسیاب را به من داد و رفت.

- هم پیرمرد گدا بییمده یک دخترکم خُودیه.

ham pirmardak gadā biyamada yak doxtarakem xodiya.

برگردان: پیرمرد گدای همیشگی آمده و دختر کوچکی هم همراهش است.

در دو نمونه فوق، کاف مکسور نشانه تصغیر و کوچک‌نمایی است اما گاه در این گویش، کاف ساکن نشانه تصغیر است:

- همو بچگک بر چی برفته دَ بَلَن مجلس عروسی بَشیشته؟

hamo bačagak barči baraftā da balan majles arosi bašišta.

برگردان: اون بچه کوچیک چرا رفته بالای مجلس عروسی نشسته؟

در این جمله، کاف ساکن در بچگک نشانه تصغیر و کوچک‌بودن اوست.

گاه در این گویش برای تصغیر افراد، یک کاف ساکن به اسم آن‌ها می‌افزایند؛ مثلاً مریم را مریمک، داوود را داوودک، حسن را حسنک و دُری را دُرُرک می‌گویند. و در این بافت هیچ قصد تحقیر یا تحبیب فرد نیست؛ چراکه اگر قصد تحبیب بود، این کاف را نزدیکان وی نیز استعمال می‌کردند، درحالی‌که دیگران این کاف را به اسم فرد می‌افزایند و قصد بر تحقیر هم نیست؛ چراکه تحقیر، بافتی خاص می‌طلبد که فرد را در آن بافت خطاب قرار دهند، اما این کاف در حالت عادی به اسم افراد افزوده می‌شود.

۲-۱-۵. کاف تشبیه

۲-۱-۵-۱. شباهت‌های پنداری مردمان

این کاف که پسوند شباهت است، در واژه‌هایی به کار می‌رود که مردمان این خطه از روی تشابه حالت ظاهری چیزی به چیزی دیگر به واژه‌ها افزوده‌اند و نوعی قرارداد جغرافیایی خاص است؛ به‌عنوان مثال، خیلی از گیاهان را در این منطقه بنا بر شباهتی که با چیزهای اطراف داشته‌اند با کاف تشبیهی در انتها همانند آن چیز دانسته‌اند: دُم گوؤک (دم گاؤک = شبیه به دم گاو)، ریش بزک = گیاهی شبیه به ریش بز. همچنین حیوانات و پرندگان را از روی شباهت با کاف تشبیه خطاب می‌کنند: شانه سرک، که همان هدده است و چون تاجی شبیه به شانه در سر دارد، آن را شنه سرک (شانه سرک) گویند. یا پرنده‌ای شبیه به تیهو وجود دارد که آن را دودووونک (dodovovak) گویند به دلیل این که مادام بر سطح زمین می‌دود و در مواقع اضطرار پرواز می‌کند.

۲-۱-۵-۲. کاف تشابه حالتی

منظور از کاف تشبیه حالتی، «کافی» است که به دلیل تصور دو حالت متشابه ایجاد می‌گردد. به زبان ساده‌تر در گویش تایباد وقتی می‌خواهند حالتی را به حالت دیگر تشبیه کنند، یک کاف ساکن به نشانه شباهت آن دو حالت می‌آورند.

- شُترک

کاف در واژه «شترک»، کاف شباهت حالتی و به معنای «فوران کردن» است. گویا چون شتر گردن دراز و کشیده‌ای دارد و سرش را رو به بالا کش می‌دهد، حالت فوران در نظر مردمان این خطه داشته و هر نوع فوران اعم از فوران خون از شاه‌رگ یا فوران آب را «شترک زدن» گفته‌اند؛ به‌عنوان مثال:

- قصاب رگ دس خُور بُبریده بود، اگر مَدیدی اَشْتو خُونایی شترک مَزَد.

qasab rag das xor boboride bod ager madidi ašto xhonāyi šotorak mazad.

برگردان: قصاب رگ دستش را بریده بود، اگر می‌دیدید چه طور خونش فوران می‌زد؟

در این مثال کلمه شترک به معنی فوران کردن، به بالا پرتاب شدن و رو به بالا گرایش داشتن آمده است که در تصور مردمان این ناحیه، نوعی ایجاد شباهت بین گردن کشیده شتر و حالت فوران خون است.

- تیررک

کلمه تیر کردن و تیر شدن در گویش تایباد به معنی رد کردن و رد شدن است. تیر کردن، بافتی نرم و آهسته دارد؛ مثلاً می‌گویند: «برو بچه را از جاده تیر کن»؛ یعنی او را با احتیاط به آن طرف جاده برسان یا «من بودم که تو را از مرز تیر کردم»؛ یعنی من تو را با احتیاط از مرز عبور دادم. ولی تیر شدن، معنای تندوتیزی دارد و در بافتی به کار می‌رود که یکی با سرعت از دیگری عبور کند و او را عقب بگذارد. مثلاً می‌گویند: «همین الان او سوار بر ماشین از اینجا تیر شد» یا «او در جاده دامغان بود که از من تیر شد»؛ یعنی با سرعت از من سبقت گرفت و رفت. یا در عبارت «ما ساعت ده صبح از مشهد تیر شدیم»؛ یعنی با سرعت رد شدیم و عبور کردیم. حال در گویش تایباد برحسب شباهت با فعل «تیر شدن»، واژه‌ای به نام «تیررک» وجود دارد که به معنی «فوران کردن، با سرعت به بیرون تراوش کردن و فشار داشتن» است. مثلاً در این جمله:

- شیر اوو وسط قلعه خراب شده، همی تور اوو تیررک مزنه.

šeer ov vasat qalah xarāb šoda hamito ov tirrak mazanah.

برگردان: شیر آب وسط روستا خراب شده، همین‌طور آب با فشار داره می‌پاشه بیرون.

در اینجا کلمه تیررک با کاف ساکن انتهایی، ساختنی برای ایجاد شباهت بین دو حالت است و از فعل «تیر شدن» ساخته شده است.

- همی که کارد به دست مو خورد یکبار خونا تیررک زد.

hami ke kard be daste mo khord yekbar khuna tirrak zad.

برگردان: به محض این که کارد به دستم اصابت کرد، ناگهان خونم به بیرون تراوش کرد. در اینجا نیز تیررک به معنی «تراوش کردن، فوران کردن و با فشار بیرون ریختن» است.

۲.۱.۶. کاف نشان‌دهنده حالت

یک نوع کاف ساکن در گویش تایباد وجود دارد که نشان‌دهنده حالت عارض شده بر انسان یا حیوان است. این کاف، معرّف حال درونی و بیرونی بوده و معمولاً در توصیف حالات انسان یا حیوان به کار می‌رود.

- کُلْمَک / دَهَنک

«کُلْم» (kolm) در گویش تایباد به ناحیه شکم و اطراف آن اطلاق می‌گردد و هرگاه انسانی یا حیوانی به دلیل خستگی، بیماری، گرمزدگی و غیره بر زمین افتد و شکمش بالا و پایین شود یا دهانش مانند دهان ماهی باز و بسته گردد، این حالت او را «کُلْمَک زدن یا دَهَنک زدن» گویند. این کاف ساکن در انتهای این دو واژه نشان‌دهنده حالتی عارض شده بر انسان یا حیوان است؛ به‌عنوان مثال:

- الاغ بیچاره از سنگینی بار به زمی افتید و زودازود کُلْمَک کُلْمَک مَزَد.

برگردان: الاغ بیچاره از شدت سنگینی بار بر زمین افتاد و تندتند شکمش بالا و پایین می‌شد.

- اکبر وقته از کوه به پیی اُفتید، حاله خوبه نَدش. تا برسیدم دَ باله سَری سه چهار دهنک زد و جونی بالا مد.

akbar vaqte az koh be payi oftid , hāle xobe nadeš. tā barasidom da bāle sari se čār dahanak zado joni bālā amad

برگردان: وقتی اکبر از کوه به پایین افتاد، حال خوبی نداشت. تا رسیدم بالای سرش، سه چهار بار دهنک زد و جانش گرفته شد.

۲-۲. الف میانجی افزایشی

یکی از سازه‌های ساختاری در گویش تایباد، وجود الف میانجی بین دو واژه متشابه و ایجاد ساختی جدید است که بیشتر نشانگر فزونی حالت، بسط معنا و گسترده‌گی دربرگیری آن واژه است؛ به‌عنوان مثال، کلمه «جلد» به معنی «چابک» دو بار تکرار می‌شود و بین دو واژه یک الف قرار می‌گیرد و واژه جدید «جلداجلد» را می‌سازد و به معنی بسیار چُست و چابک است؛ مثلاً:

- دهقونا همی طور جلداجلد درو مَکَرَدَن که هیشکه نمرسید قُوده هار از زَدینا جَم کُنه.

برگردان: دهقانان آن قدر باعجله و تند درو می‌کردند که هیچ‌کس در جمع کردن بافه‌ها به آن‌ها نمی‌رسید.

همچنین است واژه «گُراگُرا» که هنگام ازدیاد صدا و شلوغی ممتد به کار می‌رود و نشانه کثرت و افزایش است.

- بچه‌ها به ته کوچه نرم که گراگر ماشین می‌یه.

bačaha ba ta xoča narem ke gorāgor māšin miyaya.

برگردان: بچه‌ها توی کوچه نروید که ماشین‌ها پشت سر هم و به سرعت می‌آیند.

واژه «ترقا ترق» نیز همین است و هنگام تیراندازی رو به فزونی و بی‌شمار استعمال می‌شود:

- اشرار که از کوه پیین آمدن، پاسگاه به سمتینا تیراندازی کرد و ترقاترق تَفَنگا بلن شد.

ašrar az koh payin amadam, pasgāh ba samtinā tir andazi kerdo tarqā tarqe tofangā
balan šod.

برگردان: وقتی اشرار از کوه پایین آمدند، پاسگاه به سمتشان تیراندازی کرد و صدای ممتد شلیک به هوا پیچید.

گاه نیز وقتی بخواهند صفتی را در چیزی به صورت خیلی زیاد و اغراق‌آمیز نشان دهند از این ساختار استفاده می‌کنند و با افزودن الف میانجی این کثرت را نمایان می‌کنند. کلمه «تراتر» یکی از همین واژه‌هاست. مثال:

- زعفرون مگره یک هفته به رو کَعَدَ بَمَنه تا خشک شه، اون طُور تراتر اُونار جَم نکو که خراب مَشه.

zaefarun magare yak hafte bar o kayaz bamana tā xošk ša, un tor tarātar onār jam
nako ka xharāb maša.

برگردان: زعفران باید یک هفته بر روی سطح خشکی چون کاغذ بماند تا خشک شود. آن‌طور تر تر جمعشان نکن که خراب می‌شود.

در این مثال «تراتر» یعنی خیلی خیس و آب‌دار و نشانه اغراق در گفتار گوینده مبنی بر خیسی بیش‌ازحد است.

این ساختار در برخی از واژه‌ها با اضافاتی افزون بر یک الف میانجی به کار می‌رود و گویا این واژگان شکل متحول‌شده واژگان دیگری در زبان فارسی بوده‌اند که در گویش تایباد به شکلی دیگر تلفظ می‌شوند. یکی از این واژه‌ها «قل ما قل» است که گویا همان «قال و مقال» به معنای سر و صدای زیاد است و در شعر حافظ نیز آمده است:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

(حافظ، ۱۳۸۷: ۹۴)

این واژه در گویش تایباد با ساختار «قل ما قل» به کار رفته و به معنای سر و صداست:

- بشینم بچه‌ها اوقَدَر قَل ما قَل نَکُنیم که پییر شما بخُووه.

bašinem bačahā oqzar qalmāqal nakonem ka piyar šamā ba xhova.

برگردان: بچه‌ها بنشینید، این قدر سر و صدا نکنید. پدرتان خوابیده است.

کلمه دیگری که در گویش تایباد وجود دارد و گویا شکل تحوّل یافته واژه دیگری است، «بردابر» است. این واژه به معنی طراز کردن، کنار هم قراردادن و مرتب ایستادن است و بسیار شبیه به کلمه «بردآبرد» گذشته به معنی دور باش دورباش است. شباهت این دو واژه از آنجا به حقیقت نزدیک می‌گردد که در تایباد رسم بر این است که عروس و داماد را هنگامی که به خانه بخت می‌برند، برابر هم در کوچه نگه می‌دارند و هر کس در جلوی ایشان رباعی‌ای می‌خواند و با صلوات به مسیر ادامه می‌دهند. این عمل را «بردابر کردن» به معنی برابر و هم‌ردیف کردن می‌گویند و رسم این است که در این هنگام، عده‌ای راه حرکت عروس و داماد را باز می‌کنند و معمولاً بچه‌ها را که برای جمع کردن پول سد راه شده‌اند از مسیر دور می‌کنند. وجه تسمیه مشترک این عمل با کلمه بردآبرد، همان بازگشایی مسیر است. آنجا برای گذر پادشاه و اینجا برای عبور عروس و داماد. در گویش تایباد می‌گویند:

- همی که عروس و داماد بردآبر گردم کوچه پُر از نفر شد. ناصر داد مَرَد: راز وا گُیم. راز وا گُیم.

hami ke aros o dāmāder bardābar kardam koča por az nafar šod. nāser dad mazad:
rār vā konem. rār vā konem

برگردان: همین که عروس و داماد را کنار هم برابر ایستاندند، کوچه پر از آدم شد. ناصر فریاد می‌زد: راه را باز کنید. راه را باز کنید.

۲-۳. مصدر جعلی و ارکان آن

در مطالعات زبان‌شناسی، اسم مصدر یکی از انواع اسم‌های معنی و کلمه‌ای است که مفهوم و معنای مصدری دارد. اسم مصدر، کلمه‌ای است که بر مفهوم انجام کار و روی دادن یک حالت دلالت کند. مانند خنده و گریه و غیره. مصدر در زبان فارسی امروز یک ساختار معین و واحد دارد و آن هم عبارت است از: ماده فعل + پسوند -ن: خواند + -ن = خواندن. (نک. یوسفی، ۱۳۷۷: ۳۸).

علاوه بر اسم مصدر در ساختار فوق، نوعی مصدر دیگر منسوب به مصدر جعلی در زبان فارسی وجود دارد و «به مصدرهایی می‌گویند که با افزودن پسوند «یدن» به دنبال برخی اسم‌های فارسی و عربی و غیره ساخته شود؛ مانند: پلنگیدن، پلویدن، چربیدن و غیره. نشانه این‌گونه مصدرها آن است که پس از حذف «یدن» ریشه فعل باقی نمی‌ماند، بلکه یک اسم یا صفت باقی می‌ماند: پاکیدن (پاک)» (همان: ۳۹).

در گویش تایباد نیز مصدرهایی جعلی وجود دارد که از آن‌ها گاه فعل و گاه صفت حالیه ساخته می‌شود. گروه اول، اسم‌های مصدری هستند که پس از حذف «یدن»، اسم یا صفتی از آن‌ها باقی می‌ماند و قسمت باقی‌مانده در ساختاری خاص به صفت تبدیل می‌گردد؛ مثلاً «سوزیدن» *souzidan* یکی از مصدرهای جعلی در گویش تایباد است که پس از حذف «یدن»، اسم «سوز» (سبز) از آن باقی می‌ماند.

- گندمار نگاه کن چطو مسوزه!

gandomār nagā kon četo masozā!

برگردان: گندم‌ها را نگاه کن چه طور می‌سبزد!
در جمله فوق، «مسوزه = می‌سبزد» به عنوان صفتی برای گندم‌هایی که رنگ سبزشان خیره‌کننده و جلوه‌ناماست به کار رفته است.

نمونه دیگر، «کجیدن» است. مصدر جعلی «کجیدن» در این گویش به معنی «صدا و آواز مرغ خانگی» است که پس از حذف «یدن»، «کج» به جا می‌ماند و از این واژه، فعل «می‌کاجد = مکجه» ساخته شده است:

- مرغ بی‌بی به زر هیزما رفته و مکجه.

morq bibi ba zer hezomā rafta vo makaja.

برگردان: مرغ مادر بزرگ زیر هیزما رفته و آواز می‌خواند.
«مکجه» در این جمله صفت حالیه برای مرغ است؛ یعنی درحالی که آواز می‌خواند، زیر هیزما رفته است.

مصدرهای جعلی «شلیدن» به معنی بسیار تشنه و «شلیدن» (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۳۱۲) به معنی لنگیدن نیز دو نمونه مصدر جعلی هستند که در هر دو مورد پس از حذف «یدن»، واژه «شل» به جا می‌ماند. اولی برای انسان یا حیوانی به کار می‌رود که بسیار تشنه است و ممکن است بر اثر تشنگی مفرط، جانش را از دست بدهد؛ مثال:

- اگر یک سعت دگه گوسپندار به اوو ترسنم مشله.

ager yak saat dagah gospandār ba ov narasanem mašalā.

برگردان: اگر یک ساعت دیگر گوسپندان را به آب نرسانیم، از تشنگی تلف می‌شوند.

دومین نمونه که با لام مشدد تلفظ می‌گردد، پس از حذف «یدن»، اسم شَلْ به جا می‌ماند و از آنجایی که «شَلْ» به معنی «دست و پای ازکارافتاده» بوده است، شَلِّیدن، به معنی لنگیدن و با پای معیوب راه رفتن است. این واژه نیز در جمله زیر از گویش تایباد، کاربرد صفتی دارد:

- وَقْتِ به پَیین کوه رَسیدم، دیدم علی مَشَلَّه و می بیه).

vaqte ba payin koh rasidom, didom ali mašalla vo miyaya.

برگردان: وقتی پایین کوه رسیدم، علی را دیدم که می‌لنگد و می‌آید.

یعنی علی با حالت لنگان‌لنگان راه می‌رود. در این نمونه مشخص شد که اسم‌های مصدر جعلی در گویش تایباد می‌تواند نقش صفتی بر عهده بگیرد.

علاوه بر نقش صفتی، برخی از مصدرهای جعلی، نقش فعلی دارند. برخی از مصدرهای جعلی با نقش فعلی در جدول ذیل آمده است.

معنا/بافت کاربردی در گویش تایباد	ساختار فعلی در گویش تایباد	مصدر جعلی
معنا: زوزه کشیدن گرگ یا سگ مثال بافتی: «مَشْنُووی گُرگا اَشْتُو مَدُوْله؟» mašnovi gorgā ašto madola? برگردان: می‌شنوی گرگ‌ها چطور زوزه می‌کشند؟	مَدُوْله	دُوْلیدن (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۹۲). پس از حذف «یدن» دُوْل: اسم صوت
معنا: تمام گوشت یک استخوان را به دندان کشیدن / تمام دارایی کسی را چپاول کردن. مثال بافتی: وَقْتِه اوْ گوشتِرِ بُخوردی، اَسْتَخونا رُمُ بچُور. vaqte ov ghošter boxordi , astaxonārom bačor.	مَچُورَه / بچُور	چُوریدن چور: هر چیز خشک و اسکلتی / کلمه چوری به معنی النگو که در پاکستان و هند نیز به کار می‌رود، به احتمال زیاد با این فعل

<p>برگردان: وقتی آب گوشت را خوردی، استخوان‌ها را هم از گوشت تهی کن.</p> <p>مثال دوم: نَمِيمَ مَهْمُونَا بَرَم؟ اينا كُو مار بَجُورِيدَم.</p> <p>namayam mehmonā baram? inā ko mār bačoridam</p> <p>برگردان: مهمانان قصد رفتن ندارند؟ این‌ها که تمام [غذای] ما را تا ته خوردند.</p>		<p>در گویش تایباد مرتبط است.</p>
<p>معنی: هر چیزی که آن را بَمکند/شیر خوردن بچه انسان یا حیوان از پستان مادر</p> <p>مثال بافتی: بزغله بعد از سه روز ناخوشی مرو مَدَر خُور مَچُوشه.</p> <p>bazyala bad az se roz naxoši emro madar xor mačoša.</p> <p>برگردان: بزغاله بعد از سه روز مریضی، امروز پستان مادرش را می مکد.</p> <p>مثال دوم: این زمین گچی هس، سریع اُوَر مَچُوشه.</p> <p>ei zami ghači has, sarie over mačoša.</p> <p>برگردان: این زمین گچی است و سریعاً آب‌ها را می مکد.</p>	<p>مَچُوشه</p>	<p>چُوشیدن چُوش: اسم</p>
<p>معنا: وول خوردن مگس‌های زیاد بر روی چیزی.</p>	<p>مَچُولَه</p>	<p>جولیدن</p>

<p>مثال: کی این شُکُمبه گوسپَندر به اینجِ انداخته که او قَدَر مَگس مَجُوله؟</p> <p>ki ie šokombe gospanrer ba inje andāxta ka oqzar maqas majola?</p> <p>برگردان: چه کسی این سیرابی گوسفند را این جا انداخته که این قدر زیاد مگس بر روی آن وول می‌خورد؟</p>		<p>جُول: اسم</p>
<p>معنا: به سرعت جمع کردن/تعقیب کردن / تند راندن وسیله نقلیه</p> <p>مثال: علی همالا خُود ماشین از شهر بَدَر شده، خيله مَرُوفه.</p> <p>ali hamālā xhod māčīn az šār badar šoda, xhayle marofa.</p> <p>برگردان: علی همین الان با ماشین از شهر خارج شده و ماشین را با سرعت به جلو می‌راند.</p> <p>مثال دوم: ناظم با سر و صدای بَجَها وارد کلاس شد و همَر تا ته مَدَرسه بَرُوف کشید.</p> <p>nazem bā sarosedaye bačaha vāred kelās šod vo hamar tā tah madrasa barof kašid.</p> <p>برگردان: ناظم با سر و صدای بچه‌ها وارد کلاس شد و همه را با سرعت تا آخر حیاط مدرسه تعقیب کرد.</p>	<p>مَرُوفَه / بَرُوف کشیدن</p> <p>اصطلاح «باد روفه کردن» نیز کاربرد دارد و به معنای حرکت هر چیزی به وسیله باد است. معمولاً برای کاه و گردو خاک به کار می‌رود.</p>	<p>رُوفیدن (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۹۶).</p> <p>روف: اسم</p>

<p>مثال سوم: زودازود زردآلویار جَم کُنِم که اگر پیرمردک گدا بیبیه هَمَر مَرُوفه. zodāzodardāloyār jam konem ke agher pirmardak gada biyaya hamar marofa.</p> <p>برگردان: تندتند زردآلوها را جمع کنید، چون اگر پیرمرد گدا برسد همه را تا آخرین دانه جمع می کند.</p>		
<p>معنا: زمین را با پنجه گود کردن مثال: شغال به دُمال موش هی زَمیر مکوله. šayal ba dombāl moš hay zamir makola.</p> <p>برگردان: شغال به دنبال موش زمین را با پنجه هایش گود می کند.</p>	<p>مکوله</p>	<p>کولیدن (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۳۴۱). اسم: کول</p>

۳. نتیجه گیری

گوش تاییادی به دلیل واقع شدن در نقطه صفر مرزی و آمیخته شدن با گویش هروی در کشور افغانستان و همچنین به دلیل قرارگرفتن در حیطه جغرافیایی و خاستگاه شاعران سترگ در خراسان، از نظر مطالعات زبانی حائز اهمیت فراوان است. بر همین اساس، در این پژوهش از منظر سه مقوله انواع کاف، الف میانجی ازدیادی و مصدر جعلی به مطالعه این گویش پرداختیم و نتایجی به شرح ذیل حاصل گردید:

دستاورد اول پژوهش این است که کاف پسوند در بافت های مختلف به صورت مکسور تلفظ شده و ساختار و معانی متفاوتی دارد. به طوری که در دو صورت متشابه، تنها بافت کلام است که مصغر یا تحقیری بودن آن را مشخص می کند. علاوه بر این، کاف تشبیه در این گویش متأثر از باورها و دیده های مردم این ناحیه است و کاملاً مقوله ای منحصر به فرد و مختص می نماید.

دستاورد دیگر پژوهش حاضر این است که برای نشان‌دادن افزایش یا اغراق در حالت‌های مختلف، بین دو کلمه متشابه، الفی افزوده می‌شود. هرچند ممکن است خود آن واژه هم معنایی مبتنی بر تندی و ازدیاد داشته باشد؛ مثل زود=زودآزود/ جلد= جلداجلد. دستاورد دیگر پژوهش حاضر وجود مصدرهای جعلی در این گویش است که گاه برای توصیف و گاه برای بیان حالت به کار برده می‌شوند؛ مثل سوزیدن در توصیف مزرعه‌ای سبز یا شاریدن در توصیف آبی که از ارتفاعی بلند به زمین می‌ریزد.

پی‌نوشت

۱- البته ناگفته نماند که در مورد تمام رقص‌ها این گونه نیست، مثلاً رقص‌های کهن چوب‌بازی، گندم درو، هتن و غیره این گونه نیستند.

منابع

- آرانسکی، یوسیف میخائیلوویچ (۱۳۸۶). زبان‌های ایرانی. ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن.
- خراعی، حمید رضا (۱۳۸۱). جهان تیغ - افسانه‌های خراسان. مشهد: ماه‌جان.
- صابر مقدم، فرامرز (۱۳۸۲). راهنمای آثار تاریخی - فرهنگی استان خراسان (تایید). مشهد: انتشارات اداره کل میراث فرهنگی خراسان.
- صادقی، رضا (۱۳۸۶). بررسی فولکلور تایباد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا همدان.
- مودودی، محمدناصر، و تیموری، زهرا (۱۳۸۴). ادبیات شفاهی تایباد. مشهد: ماه‌جان.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۳). فیه ما فیه. تصحیح بهمن زهت، تهران: سخن.
- ناصح، محمدامین (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی - رده‌شناختی چندگونه مرزی از گویش‌های فارسی منتخب شرق ایران. رساله دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی تهران.
- نیک‌قدمی، حمیده (۱۳۹۵). گردآوری و توصیف گویش حسینی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی. تهران: سمت.
- هنرفر، لطف‌الله (۱۳۵۵). یادگاری‌های تایباد. هنر و مردم، ۱۵ (۱۷۲)، ۸-۲۲.
- یوسفی، حسین‌علی (۱۳۷۷). دستور زبان فارسی. تهران: روزگار.